

علم فقط در میان کتاب و نوار نیست!



محمدجواد
رودگر

علم را نور نامیده‌اند؛ اما سخن در این است که این علم چه نوع علمی است؟ علم نافع یا غیر نافع؟ آیا تا به حال در اینکه علم را نور نامیده‌اند، اندیشه کرده‌ایم؟ آیا تا به حال فکر کرده‌ایم که چرا «العلم نور یقذفه الله فی قلب من عباده من یشاء»؟ (بخارج، ۱، ص ۲۲۵)

قرارگاه علمی که نور است، «قلب» و مبنای قرارگرفتن در قلب نیز بندگی و عبودیت الهی قلمداد شده است؛ در آموزه‌های دینی آمده است: کسانی که علم را برای خدا می‌آموزند، می‌آموزانند و عمل می‌کنند، در ملکوت و آسمان‌ها از آنان به‌عظمت یاد شده است و آسمانی می‌شوند (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷) و اگر به آنچه می‌دانند عمل کنند، آنچه را نمی‌دانند روزی آنها می‌شود؛ بنابراین انگیزه در جهت‌گیری‌ها و هدف‌ها در اندیشه‌ها و بینش‌ها و دانش‌ها تأثیر شگرف دارند و انسان طالب علم نه تنها از مدرسه بلکه از «مسجد» و «میخانه» -باطن خویش، باطن انسان کامل، ملکوت هستی و... علم‌یابی می‌کند. در قرآن کریم نیز تقوا که صیانت نفس و خویشتن‌بانی است و از معرفت نفس و محاسبیت نفس نیز حکایت می‌کند، خود منبع معرفت و منشأ روشن‌بینی و بصیرت است. پس عبودیت و تقوی، مراقبت نفس، عمل صالح و اخلاص در تعلیم و تعلم خود، دانش‌اندوزی و اتصال به عالم غیب برای دریافت معارف است.

آیا شرایط تحصیلی را در کنار شرایط حصولی کسب علم و معرفت به‌ویژه علوم دینی و معرفت اسلامی در خویش فراهم ساخته‌ایم؟ راستی آیا تاکنون «ان ناشئئ اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا» (مزمّل: ۶) که درس سحر و سیر شبانگاهانه و شهود شبستان الهی است را تجربه کرده‌ایم؟ آیا آیه «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» (زمر: ۱۳) را با صدر و ساقه‌اش؛ یعنی «امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما و یحذر الآخر» را با «و ما یتذکر الا اولوا الالباب» تفسیر و تصویر کرده‌ایم تا بباییم که علم نوری از سحرخیزی و مناجات شبانگاهانه با قاضی الحاجات و سجده خالصانه و تضرع و ابتهاج و ابتهاج الهی نیز صیدشدنی است؟

ای عزیز! آیه شریفه «یرفع الله الذین امنوا و الذین اوتوا العلم درجات» (مجادله: ۱۱) درس‌های عمیقی دارد مثل رفعت انسان در پرتو ایمان و درجات تکامل را با دانش حقیقی و علم نافع یکی پس از دیگری طی کردن.

سخن از عالم‌شدن به علوم حصولی تنها نیست بلکه سخن از «اوتوا العلم» گشتن است که «علم اهل حال» است نه «علم اهل قال»؛ پس چنین علمی است که «بار انسان» است نه «بار انسان» و وزیر آدمی در دنیا و آخرت است نه وزر و وبال انسان.

به حوزه‌های علمیه آمده‌ایم تا «تولد دوباره» یابیم و با توجه به معرفت اصیل و عمیق دینی و تفقه دینی در اصول و فروع اسلام (توبه: ۱۲۲) و خوف و خشیت الهی، شناسنامه وجودی و هویت جدیدی (احزاب: ۳۹) پیدا کنیم.

علم تنها در میان کتاب‌ها و گوش‌سپردن به نوارهای درسی و سی‌دی‌های آموزشی حاصل دست‌یافتنی نیست، بلکه در کنار تلمذ در حضور بزرگان علم و معرفت و زانوی شاگردی‌زدن نزد عالمان دینی «تهجد فی اللیل» و «تتجافی جنوبهم عن المضاجع» (سجده: ۱۶)، عمل صالح و اخلاص، عبودیت و خداترسی ظاهری و باطنی نیز لازم است؛ پس اخلاق حسنه و جهاد اکبر و اتصال و قرب به حضرت حق سبحان نیز در فقه اکبر، اوسط و اصغر نقش کلیدی دارند و معرفت‌افزا و علم‌زا هستند و چنین ترکیب و تلفیقی از علم، مانا و پایاست و انسان را مصداق «العلماء باقون ما بقی الدهر» (حکمت، ۱۴۷) می‌نماید که «والذین جاهدوا فینا لنهذبهم سلنا والله لمع المحسنین» (عنکبوت: ۶۹).

مکتوب ماه مقصد



جوادی
محدثی

از دنیای تجربه‌ها

سال اول بود و خامی و پویایی. آرزوها در دل و خیال‌ها در سر. نیازمند «راهنما» بودم تا در این راه نرفته، چراغ راهم باشد.

«استاد» می‌گفت: «نیت» خیلی مهم است. انسان باید بداند برای چه درس می‌خواند. هدفش باید الهی باشد. پرسید: برای چه آمدی طلبه شدی؟ گفتم: از درس دین خوشم می‌آمد. دوست داشتم علم قرآن و سواد دین بیاموزم.

گفت: درس و بحث، «مقدمه» است و آدم شدن و خدمت به دین، «نتیجه». آدم نباید مقدمه و نتیجه را عوضی بگیرد. گفتم: من هم دنبال همین هستم. انگیزه من از ورود به حوزه، سربازی آقا امام زمان و تبلیغ احکام شرع است.

گفت: کار هر چه حساس‌تر و راه هر چه مقدس‌تر باشد، خطر هم بیشتر است. بعضی‌ها با نیت پاک و متعالی و زلال به حوزه می‌آیند؛ اما پس از مدتی، «نیت» آنان آلوده و ناصاف و دنیوی می‌شود و در مسیر «مبدأ» تا «مقصد»، چیزهای دیگری با آن مخلوط می‌شود. اگر حواسمان نباشد، از راه خارج می‌شویم.

من بودم و بسیاری از موضوعات، رشته‌ها و علوم که همه خوب بود و لازم. نمی‌دانستم کدام را انتخاب کنم. همه را هم دوست داشتم.

استاد می‌گفت: از علم‌ها نافع‌ترین و از رشته‌ها و موضوعات، مفیدترین آنها را باید انتخاب کرد.

اما برایم مشکل بود. برای انتخاب، ادبیات، تاریخ و سیره، تفسیر و علوم قرآنی، حدیث، اخلاق و تربیت، فلسفه و کلام و عقاید، دانش اجتماعی و علوم سیاسی، نویسندگی و تالیف، منبر و تبلیغ و تدریس و خیلی چیزهای دیگر و رشته‌های دیگر در برابر یک طلبه قرار دارد. همه هم خوب و لازم هستند. حیفم می‌آمد از آنها چشم ببوشم. استاد می‌گفت: به فرموده امیرالمومنین (ع): چون ذهن و فکر تو گنجایش هر چیز را ندارد، آن را برای آنچه مهم است، فارغ و خالی گردان. این یعنی گزینش مهم‌تر، انتخاب اصلح و اولویت‌بندی در کارها.

گفتم: مهم‌ترین اینها کدام است؟ گفت: آنچه در دنیای طلبگی و کار تبلیغ دین، بیشتر به کار می‌آید. البته قبول دارم همه اینها خوب است؛ ولی باید دید کدام لازم‌تر و مفیدتر است. استعداد خودت را هم نباید نادیده بگیری.

گفتم: دوست دارم در همه رشته‌ها و موضوعات، علامه بشوم. گفت: مگر می‌شود؟ در قدیم ممکن بود علامه ذوفنون شد. البته نبوغ خاصی هم لازم بود؛ ولی الان، با این وسعتی که در دامنه علوم پیدا شده است، باید تخصصی کار کرد. این گونه تشریح بیشتر است. امروز هر علمی را که ببینی، رشته‌های مختلف دارد.

سوال و جواب‌های دیگری هم بود که هر کدام «تجربیه‌ای» نهفته است. اگر مجال باشد، از حرف‌های استاد، باز هم خواهیم گفت...

آقا! عرق دارید؟



سیدعلی
حسینی ایمنی

اتوبوس قم - تهران، برای استراحت مسافران، توقف کوتاهی کرد. سید، همراه دوستش از اتوبوس پیاده شدند. هنوز خورشید جمهوری اسلامی در میهن شلوغ نکرده است. سید از اتوبوس که پیاده شد، به سمت مشروبات فروشی حاشیه حسن‌آباد به راه افتاد. دوست

سید از روی نصیحت، آقا را از روانه شدن به آن سو باز می‌دارد. آقا جان! شما ملبس هستید. ممکن است مشتریان آنجا حالت طبیعی نداشته باشند و جسارتی به شما کنند.

اما سید تصمیم خودش را گرفته است. وارد می‌شود و دو دستش را به طرف درب ورودی مغازه می‌گیرد و صاحب آنجا را فرا می‌خواند و می‌پرسد: آقا! عرق دارید؟

صاحب مغازه و بیشتر از او مشتریانش، حیرت‌زده به سید روحانی چشم می‌دوزند. چند تا از به ظاهر اوباش‌ها، از صاحب مغازه می‌خواهند که پاسخ بدهد داریم تا ببینیم این سید چه خواهد کرد. بله! عرق دارم، فرمایش؟

سید خیلی جدی و بی‌درنگ می‌گوید: پس لطفاً کتتان را ببوشید تا سرما نخورید! و نتیجه شوخی آقا سید این می‌شود که بسیاری از مشتریان آن خانه فساد، زین پس از مشتریان و مریدان آقا سید می‌شوند.

هدف از نقل این ماجرای واقعی این است که همه ما، به ویژه در سال‌های آغازین طلبگی‌مان، با این دغدغه مواجهیم که بسیاری از اطرافیان ما - چه در جمع‌های خانوادگی و چه در جمع‌های دوستانه و یا حتی غریبه‌ها - هنجارهای دینی و ارزشی را زیر پا می‌گذارند و مسلمانان هم این هنجار شکنی‌ها را برایمان بسیار دشوار خواهد بود؛ اما دشوارتر از آن، چگونگی مواجهه و واکنش ما در برابر این هنجار شکنی‌هاست. اصل حساسیت و احساس تکلیف ما در برابر کسانی که ارزش‌های دینی و اسلامی را زیر

پا می‌گذارند، مقدس است و قابل ستایش؛ اما شیوه برخورد ما با این پدیده قابل تأمل است. معمولاً سه شیوه ممکن است در این حوزه اتخاذ شود: شیوه منفعلانه؛ شیوه اقتدار گرایانه و تلافی جویانه و شیوه اصلاح گرایانه. فرض کنیم کسی را در خیابان می‌بینیم که به شکل علنی کبیره‌ای را مرتکب می‌شود.

به او تذکر می‌دهیم و طرف مقابل در برابر نپایان ما، موضع می‌گیرد، به ما هتاک می‌کند و ناسزا می‌گوید. یا در جمعی خانوادگی نشسته‌ایم و در آن

جمع، اعتقادات و باورهای دینی ما به را مسخره می‌کنند. ما در این شرایط چه موضعی می‌گیریم؟ آیا موضعی انفعالی داریم و تنها خودمان را از درون زجر می‌دهیم و سرانجام از آن جمع دوری می‌کنیم؟ یا پاسخ این هتاک‌ها و تمسخرها را با اقتدار و سرکوبگرانه می‌دهیم؟

انتخاب موضع نخست، یعنی ترک امر به معروف و نهی از منکر به خاطر آرامش روانی و عاقبت‌طلبی، با وظیفه شرعی و دینی ما در تقابل است. با انتخاب موضع دوم هم که اساساً کاری برای خدا انجام ندادیم و تنها برای آسوده شدن ذهن و انتقام شخصی، با هنجار شکنان برخورد کرده‌ایم. متأسفانه

در بسیاری از موارد، به ویژه در دوران جوانی، یکی از این دو موضع را اتخاذ می‌کنیم؛ اما موضع سومی را هم می‌توان در برخورد با هنجار شکنان اتخاذ کرد و آن موضع «اصلاح گرایانه» است؛ یعنی می‌توان هم شیوه منفعلانه و هم شیوه قدرت‌مدارانه و تلافی جویانه را کنار گذاشت و به شیوه اصلاح گرایانه که اگر نگوییم تنها شیوه، دست کم بهترین شیوه امر به معروف و نهی از منکر است، روی آورد.

ما باید در نپایان ما، اصلاح ابدی شخص هنجار شکن را در نظر داشته باشیم. باید باور او را عوض کنیم و در پی تقویت ایمان به حق، در نهاد و وجدان او گام برداریم.

در برخورد سرکوبگرانه و آمرانه صرف، ممکن است در کوتاه مدت، شخص، عمل هنجار شکنانه خود را کنار بگذارد و ترک کند؛ اما در زمان دیگر - در خلوت خود و یا هر جای دیگری دور از چشم شما - دوباره آن عمل ناپسند را مرتکب شود، اما وقتی هدف امر به معروف و نهی از منکرها، اصلاح فرد برای همیشه باشد:

اولاً: حتی در میان جمع زیادی از هنجار شکنان، هیچ‌گاه احساس انفعال نمی‌کنیم و بی‌توجه از معرکه نمی‌گریزیم.

ثانیاً: از بی‌حرمتی‌هایی که ممکن است هنجار شکنان به ما داشته باشند، برآشفته نمی‌شویم و خدای ناکرده در دام شیطان نمی‌افتیم تا اقدامی تلافی جویانه انجام دهیم. همچنین سفارش آسمانی خداوند را که فرمود: «ذا مَرُوا بِاللَّغْوِ مَرُوا کَرَامًا» را از یاد نمی‌بریم.

ثالثاً: تلاش می‌کنیم در باور و ایمان فرد نفوذ کنیم و بی‌شک، بزرگ‌ترین آفت نفوذ کلام، پر خاشگری و عصبانیت است. ارمغان پر خاشگری، انتخاب شیوه احساسی به جای برخورد منطقی گرایانه است که در خوش‌بینانه‌ترین حالت ممکن، عمل زشت فرد هنجار شکن را تنها در کوتاه مدت متوقف می‌کند. اما گاهی یک شوخی ساده، راه را برای اصلاح همیشگی فرد، باز می‌کند؛ مانند آنچه سید بزرگوار حکایت ما انجام داد.